

دیلان که چند دقیقه داشت الپرن و جک جو رو تماشا میکرد چند قدم رفت جلو
دیلان : کافیه الپرن، اگه ادامه بدی ممکنه خودتم بری دادگاه
الپرن از گوشه ی چشمش به دیلان که چند قدم دور تر در حالی که دستاش ی
جیبش بود، نگاه کرد

الپرن : حاضرم بکشمش و بعدش برم دادگاه و با کماله میل محاکمه بشم

دیلان جلو رفت و جک جو رو از زیر پای الپرن بیرون کشید

دیلان : ولی من نمیخوام بخاطر تو پیام دادگاه و توی جایگاه شاهد بشینم !

دیلان جک جو رو روی شکمش خوابوندش دستبند فلزی رو به دوتا دست جک
جو زد و بلندش کرد

جک جو نگاهی به الپرن کرد

جک جو: میدونی برای چی کشتمشون !

حرفش باعث وایستادن دیلان و نگاه کردن الپرن بهش شد

جک جو : میدونم خودت فهمیدی اما بذار برات دوباره بگم

خون جمع شده توی دهنش روی زمین ریخت و چندبار سرفه کرد

جک جو : اونا همشون به اجبار ازدواج کرده بودن، همشون به اجبار خانواده
ازدواج کرده بودن و به اجبار شوهراشون باردار شده بودن ! مهم نبود، اونا قرار
نبود زندگی خوبی داشته باشن ! اجبار چیزی بود که زندگی رو ازشون گرفت !

دیلان : اما تو یه حرومزاده نامزد خودتم کشتی در حالی که میتونستی زندگیت
خوبی براش بسازی

جک جو نگاهشو به دیلان داد : اونم به اجبار با مردی که عاشقش نبود ازدواج
کرده بود

خندید و ادامه داد

جک جو : میدونی وقتی اولین ضربه رو بهشون میزدم چی تو چشماشون دیدم ؟!

باز خندید و باعث شد دندونای خونیش خود نمایی کنن

جک جو : آرامش ! خودشونم میدونستن دارن به آرامش میرسن ! وقتی به دستم که گلوشوتو گرفته بود چنگ میزدن انگار واقعا خواهش میکردن کارشون تموم کنم

الپرن دندوناشو روی هم سایید و چشماشو بست تا از جاش بلند نشه و کردن جک جو رو همونجا خورد نکنه

جک جو : اما وقتی به اولین ضربه میرسیدم آرام میشدن، دیگه تلاش نمیکردن ! جس خوبی بود برانشون اما توی دومین چاقو چشماشون دیگه داشت اون دنیا رو میدید برای همین لبخند میزدن، اما نمیدونم چرا همش میخواستن از اون بچه ی اجباری محافظت کنن ! وقتی متوجه موقعیت خطرناک میشدن دستاشونو جلوی شکمشون میگرفتن، الان باید ازم تشکر کنی چند تا از احمقای روی زمینو براتون کم کردم

دیلان با صبر لبریز شده دستشو پشت گردنش کشید

شونه های حک جو رو گرفت و خمش کرد و زانوش بالا آورد و درست وقتی الپرن و جک جو فکر میکردن قراره زانوش توی دماغ و صوت جک جو بخوابه تغییر مسیر داده و با تموم قدرتش بین پای جک جو کوبید وقتی حک جو از درد روی زانوهایش افتاد و جلوی چشماش سیاه شد دیلان جلوش نشست و موهایشو توی مشت گرفت و سرشو بالا گرفت

دیلان : حالا فهمیدی چرا دستاشونو میزاشتن رو شکمشون؟! دقیقا مثل تو که از اون تخمای کثیف محافظت میکنی تا بتونی تخمای لعنتیت نگه داری اونا هم از شکمشون محافظت میکردن تا جنینی که از وجودشون تغذیه میکردو حفظ کنن

موهای جک جو رو توی دستش گرفت و محکم کشیدش

دیلان : درد داری ؟

واکنشی جز درد از جک جو دریافت نکرد نیشخند زد

دیلان : ببینم هنوزم میتونی زر بزنی و لبخندِ نحستو نشونم بدی؟!

به چشمای بسته ی جک جو نگاه کرد

دیلان : اگه حرف بزنی قول نمیدم جای الپرن دادگاهی نشم تو رو به جهنم واصل نکنم

و با گرفتن بازوی جک جو مجبورش کرد بلند بشه البته که بیشتر روی زمین میکشیدش ، جک جو از درد به خودش پیچیده بود الپرن سرشو کج کرد و ابروهاشو بالا داد

الپرن: فلفل نبین چه ریزه همچین مهارتی توی ذهنم نبود اصلا!
دیلان اروم خندید : ساکت!

کریس : این چرا عین کرم به خودش میپیچه ؟ !

ثنین : مگه چقدر زدینش ؟ !

کریس : اونم بدون من؟

دیلان : توسط الپرن داشت خفه میشد ، توسط من تخماش صاف شد

کریس بلند خندید : یه تیم خوب رو تشکیل دادین، بدوون من

کریس بازوی جک جو رو گرفت

کریس : بیا بریم عزیزم ، بیا بریم که هنوز من باهات کار دارم !

سوهو : یعنی چی کارش داری؟ منم میام همراهش !

دیلان سرشو تکون داد : به کاپیتان خبر دادین ؟ !

ثنین پلکی زد : آره ، پایگاه منتظره

دیلان : خوبه برین

نگاهش روی جک جو که صندلی عقب ماشین پلیس نشسته بود چرخوند

الپرن : باید یجوری میزدیمش تخماش بیاد تو گلوش !

دیلان : میخواستم ولی ... باید به کاپیتان ... جواب پس میدادیم !

الپرن : تو باید پس میدادی نه من

دیلان : الپرن ؟ !

الپرن نگاهی بهش کرد : هان ؟!

دیلان : یادته اون روز رفتیم خونه ی جک جو ، برق خونه قطع بود ؟ !

الپرن سرشو تکون داد : و تو اصرار داشتی اشتباه میکنم !

دیلان کلافه صداشو بالا برد : الان اون مهم نیست ! برق قطع بود اما بوقتی آیفون رو زدم زنگ خورد!

الپرن : لعنت بهش، حرومزاده!

ثانیه بعدش هردوشون سمت ماشین دیلان که کنار جدول پارک شده بود دویدن

الپرن لگد محکمی به در زد : قفله!

دیلان : پلیسیم دیگه؟

الپرن بی حوصله نگاهی بهش کرد : منظور؟

دیلان شونشو بالا داد و چند قدم عقب رفت

دیلان : منظور خاصی ندارم

با دو سمت دیوار دویدید و با گرفتن لبه ی دیوار بالا رفت

الپرن خندید : در حال اجرای قانونیم

با رد شدن دیلان از دیوار و پرشش به داخل حیاط سمت در رفت منتظرش موند چند ثانیه بعد دیان در رو بازکرد و با نیشخند نگاهی به الپرن کرد

الپرن جلوی آیفون و ایستاد و دکمه ی روش رو فشار داد با صدای آیفون لعنتی گفت و پشت دیلان داخل خونه شد

الپرن : باید زیرزمینی یا انباری داشته باشه

دیلان : احتمالا

داخلِ خونه شد و کلیدِ برق رو فشار داد، تموم لامپ های خونه به آرومی روشن شدن و تاری از بین رفت

الپرن : حرومزاده وانمود کرده برقا قطعن!

دیلان : ماهم باور کردیم!

الپرن : ولی اشتباه کرد نه ؟ !

دیلان سرشو تکون داد : ولی برقا واقعا قطعن !

نگاهی به دیلان کرد : یعنی چی ؟ !

دیلان : باید کنتر برقو پیدا کنیم!

دیلان : احتمالا باید توی حیاط باشه

و برگشت و از خونه بیرون رفت سمتِ راستِ خونه حیاطِ کوچیکی داشت که به پشتِ خونه منتهی میشد پس فقط همون مسیرو انتخاب کرد با دیدن کنتر برق نزدیک شد و نیشخندی زد، کنتر روی صفر و ایستاده بود

الپرن : برقِ اینجا قعطه

دیلان کنارش و ایستاد

باهم زمزمه کردن : موتور برقِ جدا!

الپرن : مرتیکه حرومی

بعد از چک کردن حیاط به داخل خونه برگشتن

الپرن نگاهشو توی خونه چرخوند

الپرن : باید یه چیزی اینجا داشته باشه نه ؟ !

دیلان : مثلا ؟ !

الپرن : نمیدونم ! اون علاقه ای به نامزدش نداشت ! اون موتور برقم تازه گذاشته بود ! چرا؟! باید چیزی باشه که مجبورش کرده باشه

دیلان نگاهشو توی خونه چرخوند و درست روی اتاقی که درش با طرح های عروسکی تزئین شده بود ثابت موند

دیلان : شاید اینجا جوابمون رو بده

و با قدمای بلند سمت اتاق رفت

الپرن : اتاق بچه !

دیلان : شاید

وارد اتاق شد، اتاق با لوازم بچه و سیسکونی بچه پر شده بود

دیلان به کمد رو به روش خیره شد

دیلان : میتونه جای خوب باشه واسه پنهان کردن

جلوتر از الپرن سمت کمد رفت وقتی ذر کمد رو باز کرد با چیزی که انتظارش نداشت رو به رو شد

دیلان : چهارتا چوب فقط محض پوشش

الپرن نیشخند زد : کی فکرشو میکنه یه آدم اتاق بچه ی خودشو بکنه اتاق عکسای مقتول و جسدا !

دیلان عقب رفت : خبر میدم بیان برای گرفتن مدارک !

و از اتاق بیرون رفت